

## ارزیابی نظرگاه متون دینی درباره استحاله تسلسل

منصور مهدوی\*

### چکیده

محتوای متون دینی، دربردارنده نکته‌های عقلی فراوانی است که ضرورت استخراج و تطبیق آن‌ها بر قاعده‌های عقلی، ما را بر آن می‌دارد تا در جهت ایجاد انس بین فضاهاى عقلی و دینی همت گماریم. از این میان، قاعده امتناع تسلسل، از قواعد مهم و کاربردی منطق است که در فلسفه جایگاه مهمی دارد. در این نوشتار نخست تسلسل را تعریف کرده، پس از برشمردن اقسام و شروط آن، سلسله‌ای از برهان‌ها را جهت اثبات بطلان تسلسل بیان خواهیم کرد و در گام آخر طی بازخوانی یک روایت و یک آیه، می‌کوشیم نگاه متون دینی به تسلسل را آشکار سازیم. آنچه آشکار است، نظرگاه روایت دارای صراحت بیشتری درباره امکان یا استحاله تسلسل است. بنابراین، پس از بررسی روایت و آیه به نظر می‌رسد می‌توان از امکان تسلسل عبور کرد و به استحاله تسلسل از منظر متون دینی رسید.

**واژگان کلیدی:** تسلسل، تسلسل لایقی، تسلسل اعتباری، شروط تسلسل، بطلان تسلسل، قرآن، روایت.

## مقدمه

امتناع تسلسل، قاعده مهم منطقی است که در فلسفه نیز کاربرد ویژه‌ای دارد. چنان‌که آشکار است، وقوع تسلسل محال است؛ اما مسئله ما در این نوشتار، بررسی محتوای عقلانی این قاعده در متون دینی است؛ یعنی می‌کوشیم آیات و روایاتی را بیابیم که بر امتناع این قاعده دلالت کنند.

اثبات پیوند میان عقل و شرع از رهگذر مطابقت‌یابی قاعده‌های عقلی در متون دینی به‌دست می‌آید و این امری بسیار مهم و سرنوشت‌ساز است؛ چرا که از سویی بستر پذیرش هرچه بیشتر محتوای دین را فراهم می‌آورد و از دیگر سو آغوش دین را برای بهره‌گیری از دانش‌های عقلی می‌گشاید.

با تلاش منطق‌دانان و فیلسوفان، امتناع تسلسل با براهین متعددی اثبات شده است، و دیگر جایی برای اشکال درباره اصل این قاعده باقی نماند؛ اما به نظر می‌رسد تطبیق محتوای این قاعده بر متون دینی تاکنون کمتر توجه اهل فن را به خود جلب کرده است. از این‌رو در این مجال تلاش می‌کنیم متونی از قرآن و روایات را بجوییم که به محتوای قاعده یادشده اشاره کند، آنگاه می‌کوشیم بدانیم آیا این متون از امکان تسلسل سخن می‌گویند یا بر امتناع آن تأکید دارند؟

با این مقدمه پرسش‌های ما از این قرار است: تسلسل چیست؟ انواع تسلسل کدام است؟ کاربردهای قاعده امتناع تسلسل کجاست؟ ادله امتناع تسلسل کدامند؟ آیا متون دینی بر امتناع تسلسل مهر تأیید می‌زنند؟

## تعریف تسلسل

برای تبیین معنای تسلسل می‌توان گفت که تسلسل در لغت به معنای «اتصال و پیوستگی به هم، مانند زنجیر» است (دهخدا، ۱۳۷۷، ص ۶۷۲۸) اما در اصطلاح، معنای دیگری دارد. پیشاپیش باید بگوییم که تعریف ماهوی (حد و رسم)، تنبیهی و تعلیلی از تسلسل ممکن نیست و آنچه به عنوان تعریف ارائه می‌شود تعریف مفهومی است (جوادی آملی، ۱۳۸۶، ج ۸، ص ۹). براساس تعریف جامعی که ملاصدرا ارائه می‌دهد، تسلسل در علل به معنای سلسله‌ای از علت‌هاست که هر یک از احاد سلسله از جهتی علت و از جهت دیگر معلول باشد. در این سلسله نمی‌توان فردی را یافت که فقط علت باشد؛ یعنی سلسله، آغازی ندارد. حال اگر افراد این سلسله نامتناهی باشند، تسلسل است؛ (صدرالدین شیرازی، ۱۹۸۱، ج ۲، ص ۱۴۳-۱۴۴) زیرا افراد این سلسله به‌طور زنجیروار به همدیگر متصل بوده و مترتب بر یکدیگر هستند.

## اقسام تسلسل

تسلسل دارای گونه‌های متنوعی است که در قالب زیر قابل عرضه است:

۱. **لایققی:** مجموعه‌ای که افرادش پشت سر هم بیایند و دارای تعاقب باشند. اعتبار، در این قسم هیچ نقشی ندارد. برای نمونه آفرینش انسان و نسل او آغاز شده و هنوز متوقف نشده است.<sup>۱</sup> فیلسوف این قسم را جایز، ولی متکلم آن را باطل می‌داند.

۲. **اعتباری:** مجموعه‌ای که افرادش با اعتبار ایجاد می‌شوند و به اندازه‌ای که افراد به تفصیل - تصور شوند، به وجود خواهند آمد. مانند اینکه در شمارش اعداد هرچه جلوتر برویم، عدد جدید ایجاد می‌شود؛ ولی بالفعل نمی‌توان تا بی‌نهایت جلو رفت. چون یا خسته می‌شویم یا عمر انسان به پایان می‌رسد. حوادث و امور زمانی، از این قسم هستند. فیلسوف و متکلم، هر دو این قسم را جایز می‌دانند.

۳. **در علت و معلول:** امور نامتناهی که هر عضو مجموعه، معلول عضو قبلی و علت عضو بعدی است. فیلسوف و متکلم هر دو این قسم را باطل می‌دانند.

این قسم خود به سه دسته قابل تقسیم است:

الف) علت‌ها و معلول‌ها: در این حالت مجموعه، آغاز و پایان ندارد؛

ب) علت‌ها: مجموعه آغاز ندارد، ولی پایان دارد؛

ج) معلول‌ها: مجموعه پایان ندارد، ولی آغاز دارد.

## شروط تسلسل

برای تحقق تسلسل، شروطی لازم است: نخست اینکه یک‌عضای سلسله باید وجود حقیقی داشته باشند؛ دوم، اجتماع اعضای سلسله، واقعی باشد؛ سوم، ترتیب بین آحاد، حقیقی باشد.<sup>۲</sup> با توجه به این شروط، اگر وجود آحاد حقیقی نباشد، یا ترتیب آن‌ها اعتباری باشد، دیگر جایی برای گفتگو درباره تسلسل نیست.<sup>۳</sup>

۱. پدر و مادر در پیدایش فرزند علت مُعدّ هستند و علت معد، علت حقیقی نیست.

۲. با توجه به این شرط، آنچه به عنوان تسلسل در بین اصولیان مطرح است، در حقیقت خالی از اشکال نیست؛ چرا که مسائل اصول عموماً اعتباری است و بحث از تسلسل در اصول در حقیقت ناشی از خلط مسائل تکوین و اعتبار است.

۳. حکمای مشاء که به حرکت جوهری باور نداشتند، دو گونه تسلسل را مطرح می‌کردند: دفعی‌الوجود و تدریجی‌الوجود. آن‌ها تسلسل دفعی‌الوجود را با ادله (لزوم جزء لایتجزا، تالی آئات و خلف) محال دانسته و رد می‌کردند (صدرالدین شیرازی، ۱۹۸۱، ج ۲، ص ۳۹۳).

## ادله بطلان تسلسل

استحاله تسلسل بدین معنا نیست که وقتی سلسله نامتناهی شد، صرف نامتناهی بودن آن، محال است؛ بلکه بدین معنی است که همه آحاد آن ممتنع‌بالغیر می‌شوند و هیچ فردی از آن محقق نمی‌شود. چون تحقق ممکن الوجود بدون واجب‌الوجود، ممتنع‌بالغیر است؛ خواه یک فرد و خواه بیش از یک فرد باشد. چنانچه بیش از یک فرد باشد نیز فرقی نمی‌کند متناهی یا نامتناهی باشد. (جوادی آملی، ۱۳۸۶، ج ۸، ص ۱۴۲).

پس از شناخت تعریف و گونه‌های تسلسل، اکنون جا دارد که سراغ دلیل‌های بطلان تسلسل برویم. در کتاب‌های فلسفی ده دلیل بر بطلان تسلسل ذکر شده است و اقامه دلیل بر بطلان تسلسل پیشینه‌ای طولانی دارد. گفتنی است افزون بر فیلسوفان، عارفان نیز در مواردی که کوشیده‌اند روش فلسفی را محور فعالیت خود قرار دهند، از بطلان تسلسل برای اثبات واجب‌الوجود بهره برده‌اند (قیصری رومی، ۱۳۷۵، ص ۳۵۴؛ فناری، ۱۳۷۴، ص ۲۸).

در این مجال با مرور این برهان‌ها می‌کوشیم محتوای آن‌ها را بررسی کنیم. تأمل در برهان‌های مختلف درباره ابطال تسلسل، ما را به این نتیجه می‌رساند که عمده برهان‌ها مبتنی بر قانون علیت بوده و از این طریق می‌کوشند وجود تسلسل را به چالش بکشند؛ چراکه وجود مجموعه‌ای از علت‌ها و معلول‌ها که همگی در نیازداشتن مشترک هستند، امکان پیدایش را از کل مجموعه سلب می‌کند. همین امر مناسب‌ترین راه برای ابطال تسلسل است.

براین اساس بسیاری از اندیشمندان، مطلوب خود را در برهان‌های پیش‌رو، با تأکید بر ضرورت وجود علت‌العلل، ثابت می‌کنند. اما برخی از آن‌ها از راه‌های دیگری تسلسل را باطل می‌کنند. از این‌رو، می‌توان آن‌ها را به دو دسته اساسی تقسیم کرد:

### ۱. برهان‌های مبتنی بر علیت

#### ۱-۱. وسط و طرف

ارسطو نخستین کسی است که با طرح برهان وسط و طرف، کوشیده است بطلان تسلسل را بر همگان آشکار کند (ارسطو، ۱۳۸۵، ص ۴۹-۵۰). پس از او بوعلی به این برهان توجه کرده و در جهت ابطال تسلسل از آن بهره برده است (رازی، ۱۳۷۳، ص ۴۹-۵۱).

از آنجا که فیلسوفان مشاء به تبیین موجودات باور دارند و متکلمان نیز اصالت ماهیت را درست می‌پندارند، ابطال تسلسل برای این دو گروه مهم است؛ اما فیلسوف اشراقی و حکیم صدرایی به اثبات

بطلان تسلسل نیازی ندارند (جوادی آملی، ۱۳۸۶، ج ۸، ص ۱۳۰).

براساس مبادی تصویری این برهان، وسط و طرف از مفاهیم متضایف‌اند. در یک مجموعه که سه عضو دارد، شیء اول یا سوم به‌تنهایی متصف به طرف بودن نمی‌شوند؛ بلکه «طرف» از دو شیء انتزاع می‌شود. از دیگر سو، برپایه مبادی تصدیقی برهان، نخست باید بدانیم که میان علت معدّ و مؤثر تفاوت وجود دارد و استحاله تسلسل به علت مؤثر اختصاص دارد؛ زیرا از معلول خود جداناپذیر است؛ ولی علت معدّ، ممکن است از معلول خود جدا شود؛ دوم اینکه دو امر متضایف در بالفعل و بالقوه بودن برابری دارند؛ یعنی اگر یکی بالقوه بود، دیگری هم بالقوه است و در بالفعل بودن نیز چنین‌اند.

تقریر این برهان بدین نحو است که اگر یک مجموعه با سه عضو «الف»، «ب» و «ج» داشته باشیم، عضو اول (الف)، علت عضو دوم و سوم است؛ از این‌رو علت مطلق است و فقط وصف علیت دارد و متصف به معلولیت نمی‌شود؛ عضو دوم (ب)، وسط است. از یک سو معلول شیء نخست است و از سوی دیگر، علت شیء سوم است. عضو سوم (ج)، معلول دو عضو پیشین است و متصف به علیت نیست.

اگر بر عناصر مجموعه (سلسله) بیافزاییم، فقط تعداد وسط‌ها اضافه می‌شود؛ یعنی عناصری که علت و معلول هستند، زیاد خواهند شد. چنانچه تعداد افزوده‌شده، متناهی باشند، مجموعه اعضایی که بین دو طرف (عضو اول و آخر) هستند، متصف به وسط بودن خواهند شد و چنانچه تعداد افزوده‌شده، غیرمتناهی باشند، همه اعضای غیرمتناهی مجموعه، در وسط بودن (علت مابعد و معلول ماقبل بودن) مشترک خواهند بود.

معلول بودن مجموع سلسله به دو گونه قابل تبیین است: یکم، ملاصدرا در تبیین محال بودن تسلسل در این سلسله می‌گوید: مجموع افراد، در واقع همان افراد است و چون همه افراد و آحاد سلسله معلول هستند، پس مجموع سلسله نیز معلول است (صدرالدین شیرازی، ج ۲، ص ۱۴۴)؛ دوم، علامه طباطبایی در تبیین دیگری می‌گوید: مجموع سلسله، مرکب از آحاد است و افراد، در واقع علت مجموعه هستند؛ پس مجموعه، معلول است (همان).

وقتی سلسله نامتناهی باشد، هر مجموعه‌ای از آن را که در نظر بگیریم، در واقع وسط است؛ تک تک آحاد و کل مجموعه، علت معلول بعد از خود و شرط وجود معلول آخر هستند. با این وصف همه آحاد و مجموع سلسله، معلول هستند. از این‌رو، وسط بدون طرف تحقق یافته است؛ درحالی که تحقق یکی از دو متضایف، بدون دیگری محال است.

## ۲-۱. تطبیق

کاربرد برهان تطبیق برای ابطال تسلسل است. بالین همه در طبیعیات نیز برای اثبات تناهی ابعاد، این برهان به کار می‌رود. تقریر برهان بدین شکل است؛ اگر سلسله غیرمتناهی از علت‌ها و معلول‌ها و یا کمیت‌های متصل، وجود داشته باشند، اجتماع نقیضین لازم خواهد آمد؛ تالی باطل است، پس مقدم نیز باطل است.

ملازمه بدین صورت است که اگر یک سلسله نامتناهی که یک طرف آن منقطع است را فرض کنید<sup>۱</sup> آنگاه تعداد مشخصی را از طرف متناهی سلسله کم کنید و مقدار باقیمانده را با سلسله مفروض دیگری تطبیق کنید که مشابه سلسله نخست است، بدین صورت برهان تطبیق به دست می‌آید. حال اگر مقدار باقیمانده را بر مقدار فرضی نخست انطباق کنید، برهان انطباق به دست می‌آید.

وقتی سلسله ناقص بر سلسله مشابهی که ناقص نشده، منطبق گشت، یا آنکه بر حالت سابق و کامل قبلی خود انطباق فرضی پیدا کرد، سلسله ناقص به مقدار محدودی که از آن کاسته شده - از سلسله دیگر کوتاه‌تر خواهد بود، چون اگر کوتاه‌تر نباشد و مساوی با سلسله‌ای باشد که مقدار آن، به اندازه مقدار پیشین سلسله است، دو محذور رخ خواهد داد:

**نخست، تساوی کل و جزء:** وقتی مقداری از یک سلسله کاسته شود، مقداری پدید می‌آید که جزء مقدار پیشین است. مقدار پیشین، کل به شمار می‌رود. اگر این مقدار به دست آمده که به عنوان جزء است، مساوی با مقدار پیشین یا مساوی با مساوی آن باشد، در این صورت تساوی جزء و کل لازم می‌آید.

**دوم، اجتماع نقیضین:** تساوی کل و جزء، مستلزم اجتماع نقیضین است؛ زیرا اگر جزء، مساوی کل باشد، لازم می‌آید با بود و نبود جزء دیگر مساوی بوده و در مقدار شیء تأثیر نداشته باشد؛ چون پیش از تقطیع، همه اجزاء با هم بودند. اکنون که مقداری از اجزاء تقطیع شد، همان وضع پیشین بدون تفاوت محفوظ است؛ یعنی تساوی بود و نبود یک شیء، رخ داده است و این اجتماع نقیضین است.

پس از اثبات تفاوت سلسله ناقص با سلسله کامل، ریشه این تفاوت را در سه جای سلسله واری می‌کنیم: الف) طرف آغاز: تفاوت در این جا نیست؛ چون فرض بر این است که طرف آغاز دو سلسله را بر یکدیگر تطبیق یا انطباق داده‌ایم.

ب) وسط: تفاوت در این جا هم نیست؛ چون مراتب وسط با یکدیگر مساوی بوده و بر همدیگر مترتب هستند.

ج) طرف نهایی: سلسله ناقص در طرف‌هایی قبل از سلسله دیگر قطع می‌شود، پس سلسله‌ای

۱. فرض دیگر سلسله‌ای است که از دو طرف غیر منقطع باشد و با فرض قطع میانه سلسله، یک سلسله منقطع پدید می‌آید.

ناقص و محدود است. اعضای سلسله کامل به اندازه محدودی بیش از سلسله ناقص هستند؛ چون هرگاه به اندازه محدود بر مقدار محدود اضافه شود، مقدار حاصل شده نیز محدود و متناهی است؛ پس سلسله کامل نیز متناهی است.

در نتیجه، لازمه فرض نامحدود بودن دو سلسله فرضی، محدودیت آن دو سلسله است. در واقع، اجتماع نامحدود بودن و محدود بودن، همان اجتماع نقیضین است. چون تالی (اجتماع نقیضین) باطل است، مقدم (سلسله نامحدود یا ابعاد نامتناهی) نیز باطل است (طوسی، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۷۳؛ صدرالدین شیرازی، ۱۹۸۱، ج ۲، ص ۱۴۶).

### ۳-۱. مجموعه اعتباری<sup>۱</sup>

اگر سلسله علت‌ها و معلول‌ها به علتی نینجامد که معلول نیست، آنگاه لازم می‌آید سلسله به مثابه یک امر ممکن موجود باشد. مجموع سلسله، همان آحاد ممکناتی هستند که همه آن‌ها موجودند و هر کدام معلول دیگری‌اند (صدرالدین شیرازی، ۱۹۸۱، ج ۲، ص ۱۵۲).

### ۴-۱. تضایف

اگر سلسله علت‌ها و معلول‌ها به علتی محض نرسد که معلول شیء دیگر نیست، آنگاه دو تضایف (علت و معلول) دیگر هم‌تا نخواهند بود؛ اما تالی باطل است؛ پس مقدم نیز باطل خواهد بود (همان، ص ۱۶۲). دلیل ملازمه آن است که معلول آخر سلسله، معلول محض است و حلقه‌های پیشین، علت و معلول هستند. اگر مجموعه به حلقه‌ای نرسد که علت محض است، آنگاه لازم می‌آید که معلول وجود داشته باشد. درحالی‌که علت محض وجود ندارد (همان). به عبارت دیگر، یکی از دو تضایف وجود دارد، ولی دیگری نیست (جوادی آملی، ۱۳۸۶، ج ۸، ص ۱۰۷).

### ۵-۱. مجموعه علت و مجموعه معلول

این برهان - که از ابتکارات خواجه نصیر طوسی است - می‌کوشد با تفکیک در سلسله علت و معلول و

---

۱. برهان‌های اعتباری، مجموعه علت و معلول، سلسله افراد و هزارها و زوج و فرد در کتب فلسفه نام مشخصی ندارند. نگارنده جهت تمایز بخشی بدان‌ها نام‌هایی را برای آن‌ها برگزیده است.

مطابقت آن‌ها بر یکدیگر، ضرورت وجود علت‌العلل را در نهایت به اثبات برساند. در تقریر برهان خواجه باید گفت: اگر از سلسله نامتناهی فرضی، معلول آخر را حذف کنیم، هرکدام از اعضای بعد از آن، دو وصف علیت و معلولیت را دارند. این دو وصف مصداق واحدی دارند، ولی به لحاظ اعتبار با هم اختلاف دارند. اگر حیث علیت و معلولیت هر عضو را تفکیک کنیم، دو مجموعه پدید می‌آید که تغایر اعتباری دارند: یک مجموعه علت و دیگری مجموعه معلول. حال اگر این دو مجموعه را بر یکدیگر تطبیق دهیم، تعداد علت‌ها از تعداد معلول‌ها بیشتر خواهد بود. چون هر علتی پیش از معلول خود است و هر معلولی پس از علت خویش. از این رو، هیچ علت مفروضی با معلول خاص خود منطبق نخواهد شد که مؤخر از آن است؛ بلکه بر معلولی انطباق می‌یابد که علت آن در رتبه مقدم از علت مفروض است. از آنجاکه معلول آخر را از مجموعه کنار گذاشته‌ایم، در مجموعه علت‌ها یک علت بیش از معلول‌ها وجود دارد. وگرنه تقدم علت نسبت به معلول خود باطل خواهد بود.

وجود یک علت اضافه در مجموعه علت‌ها به معنای وجود یک علت محض است که در قبال آن معلولی نیست. به عبارت دیگر، وصف معلول بودن بر آن صدق نمی‌کند و چنین علتی نقطه پایان سلسله خواهد بود (صدرالدین شیرازی، ۱۹۸۱، ج ۲، ص ۱۶۳).

#### ۶-۱. ترتب

مطابق برهان ترتب، سلسله‌ای که فاقد علت اولی باشد، در واقع تحقق پیدا نخواهد کرد و معدوم خواهد بود؛ حتی اگر بخواهیم وجود چنین سلسله‌ای را به اثبات برسانیم، مرتکب تناقض خواهیم شد. تقریر این برهان بدین صورت است که اگر سلسله‌ای از علت‌ها و معلول‌های مترتب بر هم داشته باشیم، که چنانچه یکی از افراد سلسله منتفی شود، مستلزم انتفای حلقه‌های بعدی خواهد بود؛ از این رو سلسله‌ای که فعلیت دارد، موجود است و چنانچه همه افراد آن به نحو مترتب بر یکدیگر معلول باشند، این سلسله حاوی یک علت اولی است که اگر آن علت نباشد، همه معلول‌های مترتب بر همدیگر تا آخرین مرتبه، منتفی خواهند شد. شمول معلولیت نسبت به همه آحاد سلسله، مستلزم وجود علت اولی است و اگر سلسله بدون چنین علتی، موجودیت و فعلیت پیدا کند، همه آحاد آن معلول نیست. پس اگر سلسله‌ای که همه اعضای آن معلول هستند را فرض کنیم که علت اولی ندارد، تمام آحاد یا سلسله معدوم می‌شود. از دیگر سو فراگیری معلولیت به همه آحاد سلسله با فرض اینکه علت واحدی برای همه آن‌ها وجود نداشته باشد، به تناقض می‌انجامد (همان، ص ۱۶۵-۱۶۶).

## ۷-۱. اسدّ اخصر

محکم‌ترین و کوتاه‌ترین برهان (اسدّ اخصر)، کاربردهای مختلفی دارد. از جمله اینکه می‌تواند تسلسل در ناحیه علل را ابطال کرده و اصل وجود سرسلسله را اثبات کند؛ افزون‌براین، برهان اسدّ اخصر همچنین تناهی سلسله را به اثبات می‌رساند. در این برهان از طریق وجود خارجی سلسله به این نتیجه می‌رسیم که یک علت‌العلل در ابتدای سلسله درخشیده است.

در تقریر این برهان می‌گوییم: اگر سلسله به‌گونه‌ای باشد که هر یک از آحاد آن در این حکم مشترک باشند که «وجود آن منوط به موجود شدن شیء دیگری باشد که قبل از آن موجود است»، در چنین شرایطی عقل به بداهت حکم می‌کند که هیچ‌کدام از افراد سلسله موجود نمی‌شوند، مگر آنکه پیش از آن، شیء دیگری موجود شود؛ یعنی تا زمانی که شیئی نباشد که موجود شدن آن وابسته به شیء دیگری نباشد، هیچ‌کدام از افراد سلسله محقق نمی‌شوند؛ به عبارت دیگر، تا زمانی که شیء مستقل وجود نداشته باشد، آحاد پدید نمی‌آیند و اگر آحاد نباشند، سلسله تحقق نخواهد یافت. حال اگر سلسله تحقق یافته است، به این نتیجه می‌رسیم که یک فرد مستقل - که وجودش وابسته به شیء دیگری نیست - در آغاز سلسله وجود داشته است (همان، ص ۱۶۶).

## ۲. برهان‌های مبتنی بر راه‌های دیگر

### ۱-۲. حیثیات

در این برهان با تکیه بر فاصله بین معلول اخیر و یک علت فرضی در سلسله، در نهایت به این نتیجه می‌رسیم که مجموع سلسله باید متناهی باشد؛ زیرا آنچه بین دو حاصر (حصرکننده) است، به یقین باید محصور و محدود باشد.

تقریر این برهان چنین است که بین هر معلول (مانند معلول اخیر) و هر یک از علل بعیدی که در سلسله هستند، مقداری متناهی وجود دارد؛ چون آن مقدار، از دوسو محصور است؛ براین اساس، لازمه متناهی بودن اموری که بین معلول اخیر و هر امر دیگر (موجود در سلسله) این است که خود سلسله متناهی باشد؛ چون ما فقط یکی از دو حاصر (معلول اخیر) را به تفصیل می‌شناسیم و حاصر دیگر (طرف مقابل) را به تفصیل نمی‌شناسیم؛ ولی عقل به اجمال آن را ملاحظه کرده و به این نتیجه می‌رسد که هر چه بین حاصر دیگر و معلول اخیر واقع شده، یک یا دو جزء از تمام سلسله کمتر است. اگر معلول اخیر را درون مجموعه لحاظ کنیم، فقط طرف مقابل خارج از مجموعه است و سلسله فقط یک جزء بیش از

مجموعه محدود مزبور دارد و اگر معلول اخیر هم بیرون مجموعه باشد، سلسله دو جزء بیش از مجموعه متناهی دارد. البته با افزودن یک یا دو جزء بر مجموعه‌ای متناهی، مجموعه متناهی دیگری پدید می‌آید؛ پس سلسله متناهی است (شهرزوری، ۱۳۷۲، ص ۱۷۷-۱۷۸؛ صدرالدین شیرازی، ۱۹۸۱، ج ۲، ص ۱۶۳).

## ۲-۲. سلسله افراد و سلسله هزارها

این برهان بر تفکیک مجموعه‌ای از افراد و مجموعه‌ای از هزارها در یک سلسله نامتناهی مبتنی است. آن‌گاه با مقایسه این دو مجموعه با همدیگر به نحوی متناهی بودن آن‌ها را نتیجه می‌گیرد؛ چون هرگونه مقایسه این دو مجموعه با هم، درحقیقت با نشانه‌هایی از محدود بودن این دو توأم است.

در تبیین این برهان می‌گوییم: اگر سلسله‌ای غیرمتناهی از علت و معلول داشته باشیم، به‌طور طبیعی مجموعه‌های هزارتایی در آن وجود دارد. اگر هر هزار عضو سلسله را یک عنصر لحاظ کنیم، می‌توانیم دو سلسله داشته باشیم: سلسله افراد و سلسله هزارتایی‌ها.

حال اگر این دو سلسله را با هم مقایسه کنیم، مجموعه هزارتایی‌ها ممکن است مساوی، بیشتر یا کمتر از مجموعه افراد باشد؛ مساوی یا بیشتر بودن مجموعه هزارتایی‌ها از مجموعه آحاد، غیرممکن است؛ چون هر هزار فرد از سلسله آحاد، یک واحد از سلسله هزارتایی است؛ از این رو تعداد اعضای سلسله افراد، هزار برابر بیشتر از اعضای سلسله هزارتایی‌ها هستند؛ از طرف دیگر سلسله هزارتایی‌ها کمتر از سلسله آحاد هم نیست؛ چون اگر سلسله هزارتایی‌ها کمتر از سلسله آحاد باشد، در واقع سلسله آحاد شامل تعداد سلسله هزارتایی‌ها به‌علاوه مقداری اضافه بر آن‌ها خواهد بود. آن‌گاه بین سلسله آحاد با مجموع هزارتایی‌ها و مقداری که آحاد اضافه بر هزارتایی‌ها دارد تساوی رخ می‌دهد که غیر ممکن است. اگر سلسله آحاد از هر دو طرف نامتناهی باشد و آن را از یک نقطه فرضی به دو بخش تقسیم کنیم دو سلسله نامتناهی منقطع پدید می‌آید:

الف. اگر مجموعه هزارتایی‌ها از طرف منقطع سلسله باشد، سلسله هزارتایی‌ها از یک سو به سمت منقطع سلسله آحاد و از سوی دیگر به نقطه‌ای می‌رسد که قسمت دوم سلسله آحاد (محدوده اعضای اضافه بر تعداد هزارتایی) آغاز می‌شود؛ از این رو مجموعه هزارتایی‌ها محصور بین دو حاصر است و محدود است. پس این مجموعه نیز محدود است؛ یعنی از تنهایی مجموعه هزارتایی‌ها، تنهایی سلسله آحاد را نتیجه می‌گیریم؛ چون سلسله آحاد، شامل مجموعه آحادی است که در مجموعه هزارتایی‌ها حضور دارند و هر مجموعه‌ای که این‌گونه باشد یعنی شامل مجموعه‌هایی باشد که تعداد آن مجموعه‌ها

و آحادشان متناهی باشد متناهی است.

ب. اگر مجموعه هزارتایی‌ها از طرف منقطع سلسله نباشد و از طرف مقابل آن شروع شود، در این صورت آحادی که از سلسله، بعد از مجموعه هزارتایی‌ها تا طرف منقطع باقی می‌ماند، محدود هستند؛ چون محصور بین دو حاصر هستند. وقتی آحاد، متناهی باشند، مجموعه هزارتایی‌ها هم متناهی هستند و در نتیجه سلسله هم متناهی خواهد بود. چون اگر آحاد اضافه بر مجموعه هزارتایی‌ها، نهصد و نود و نه عدد باشند، محدود هستند؛ از این رو رقم مربوط به مجموعه هزارتایی‌ها نیز متناهی است؛ در نتیجه مجموع سلسله (مجموعه متناهی هزارتایی‌ها و آحاد متناهی) نیز متناهی است (صدرالدین شیرازی، ۱۹۸۱، ج ۲، ص ۱۶۴-۱۶۵).

### ۳-۲. زوج و فرد

عدد در ذات خود نامتناهی است و برهان زوج و فرد با آنکه مبتنی بر عدد است، با گونه‌ای از تردستی، متناهی بودن سلسله‌ای از علت و معلول را به دست می‌دهد؛ چراکه اگر سلسله را تقسیم کنیم، نتیجه یا زوج است یا فرد، و در هر دو صورت، از متناهی بودن سلسله حکایت دارد.

در تقریر این برهان دو مقدمه را بیان می‌کنیم:

مقدمه یکم (صغری)؛ اگر سلسله‌ای از علت‌ها و معلول‌ها را فرض کنیم، این سلسله مفروض یا قابل تقسیم به دو بخش مساوی هست و یا چنین قابلیت ندارد. در صورت اول، تعداد اعضای آن زوج است و در صورت دوم، فرد خواهد بود.

تعداد اعضای سلسله چه فرد باشد یا زوج، در نهایت سلسله متناهی است. چون هر زوجی از عدد فردی که بعد از آن می‌آید یک واحد کمتر است و هر فردی از عدد زوجی که پس از آن می‌آید یک واحد کمتر است.

مقدمه دوم (کبری)؛ هر عددی که کمتر از عدد دیگر باشد بالضروره متناهی است.<sup>۱</sup>

نتیجه؛ هر سلسله‌ای متناهی است (همان، ص ۱۶۶-۱۶۷).

### بررسی براهین

پس از تبیین برهان‌های مختلف درباره ابطال تسلسل، اکنون جا دارد به اجمال محتوای آن‌ها را از نظر

---

۱. دلیل کبری این است که هر عددی کمتر از عدد دیگر باشد، محصور بین دو حاصر است: ۱. نخستین عددی که رقم با آن آغاز می‌شود؛ ۲. عددی که یکی بیشتر از آن است؛ و هر چه محصور بین دو حاصر است، متناهی خواهد بود.

بگذرانیم. در برهان وسط و طرف، وسط بدون طرف غیرقابل تصور بوده و حاکی از ضرورت وجود علت به‌ویژه در نقطه آغاز سلسله است. برهان تطبیق نیز مبتنی بر علیت بوده و براساس آن، سلسله نامتناهی علت و معلول بسترساز اجتماع نقیضین است. برپایه برهان ترتب نیز، وجود سلسله علت و معلول، بدون علت اول به تناقض می‌انجامد. در برهان مجموعه اعتباری، فقدان علت غیرمعلول، باعث ممکن شدن همه سلسله می‌شود؛ چنان‌که برهان تضایف، همین امر (فقدان علت غیرمعلول) را موجب عدم تکافؤ بین دو متضایف می‌داند. برهان مجموعه علت و معلول نیز بر این نکته تأکید دارد که باید در مجموعه علت‌ها، یک علت بیش از معلول‌ها موجود باشد؛ برهان اسدّ اخصر هم از اساس، تحقق سلسله را بدون یک وجود مستقل در ابتدای سلسله، غیرممکن می‌داند.

با این وصف بخش عمده براهین، مبتنی بر مفهوم علیت هستند و در آنها بر ضرورت وجود علت اول تأکید شده است؛ چرا که فقدان علت اولی باعث بروز اجتماع نقیضین، ممکن‌بودن همه آحاد سلسله، عدم تکافؤ بین دو متضایف و... است. درحالی‌که برهان‌های حیثیات، سلسله افراد و سلسله هزارها و زوج و فرد، به گونه‌های دیگری ابطال تسلسل را به تصویر کشیده‌اند.

نقدهای بسیاری به برهان‌های ابطال تسلسل وارد شده و تنها شمار معدودی مانند برهان اسدّ اخصر توانسته‌اند از دالان نقادی‌های فیلسوفان، به سلامت عبور کنند. از دیگر سو، برهان وسط و طرف، اسدّ البراهین و اعم البراهین است؛ چون در همه اصناف علل، بلکه در همه امور مجتمع مرتب طبیعی، جاری است (جوادی آملی، ۱۳۸۶، ج ۸، ص ۱۴۳).

یکی از مهم‌ترین کاربردهای بطلان تسلسل آن است که در فرایند اثبات واجب‌الوجود به‌کار می‌آید. درحالی‌که می‌توان برهان امکان ماهوی را به‌گونه‌ای تقریر کنیم که به ابطال تسلسل نیاز نداشته باشد،<sup>۱</sup> در امکان فقری که از ابتکارات حکمت صدرایی است، به‌طریق اولی برای اثبات واجب‌الوجود نیازی به بطلان تسلسل نیست؛ چرا که امکان فقری متن واقعیت خارجی و نفس احتیاج و فقر است.<sup>۲</sup> در حکمت صدرایی علل وسطی، مجازی هستند و اسناد امور به آن‌ها حقیقی نیست. آثار خاصه (ماهیت مخصوص

۱. بر اساس دو قاعده «الشیء مالم یجب لم یوجد» و «ما لم یوجد لم یوجد» ذات ممکن فاقد وجوب و وجود است و چون موجود نیست، از ایجاد عاجز است. ممکن زمانی می‌تواند چیزی را ایجاد کند که به غیر خود تکیه کند و آن غیر هرگز ممکن نیست. پس وجود و ایجاد فقط زمانی برای ممکن قابل تصویر است که ممکن به یک ضروری الوجود تکیه کند (جوادی آملی، ۱۳۸۶، ج ۸، ص ۱۳۷-۱۳۸).

۲. به‌خلاف امکان ماهوی که وصف خارج از ماهیت و متأخر از آن است.

هر موجود) و آثار عامه همواره به ذات واجب‌الوجود اسناد می‌یابند (همان، ج ۳، ص ۱۵ و ج ۸، ص ۱۳۶).

### بطلان تسلسل در متون دینی

پس از تبیین برهان‌های گوناگون درباره تسلسل، اکنون نوبت بررسی متون دینی در این باره است. می‌خواهیم بدانیم آیا در متون دینی اساساً سخنی دال بر تسلسل وجود دارد یا خیر؟ در گام بعد به دنبال کشف رویکرد متون دینی در این باره هستیم. آیا متون دینی با نظر انکار به تسلسل می‌نگرند، یا بدان اقبال نشان می‌دهند؟

در مواجهه با متون دینی می‌توانیم این روایت را به‌مثابه دیدگاه دین درباره تسلسل بررسی کنیم:

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ يَحْيَى الْعَطَّارُ رض قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ هَاشِمٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَعْبُدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرَّضَا رض أَنَّهُ دَخَلَ عَلَيْهِ رَجُلٌ فَقَالَ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَا الدَّلِيلُ عَلَى حَدَثِ الْعَالِمِ قَالَ أَنْتَ لَمْ تَكُنْ<sup>۱</sup> ثُمَّ كُنْتَ وَقَدْ عَلِمْتَ أَنَّكَ لَمْ تُكُونَ نَفْسَكَ وَلَا كَوْنَكَ مَنْ هُوَ مِثْلُكَ (ابن بابویه، ۱۳۹۸، ص ۲۹۳؛ ابن بابویه، ۱۳۷۸، ص ۱۳۴)؛<sup>۲</sup> مردی نزد امام رضا رض آمد و گفت: ای پسر رسول خدا، چه دلیلی بر پیدایش عالم وجود دارد؟ حضرت فرمود: تو وجود نداشتی، سپس به وجود آمدی و می‌دانی که خودت نمی‌توانی خودت را به وجود آوری و فردی مانند تو هم نمی‌تواند تو را به وجود آورد.

این فراز که حضرت می‌فرماید: «لا کونک من هو مثلك» (فردی مانند تو هم نمی‌تواند تو را به وجود آورد) دلالت بر آن دارد که تو موجودی نیازمند هستی و موجودی مانند تو که خود به دیگری نیازمند است، نمی‌تواند تو را به وجود آورد؛ پس خالق تو نمی‌تواند کسی مانند تو باشد. اگر چنین باشد، او هم برای پیدایش به فردی مانند خود نیاز دارد و سلسله نیاز ادامه یافته و تسلسل به وجود می‌آید. در واقع علت باید از معلول خود، به‌نحوی برتر باشد.

باتوجه به اینکه قانون علیت، بدیهی یا دست‌کم نزدیک به بدیهی است، پیدایش هر معلولی به علت نیاز دارد و فعل بدون فاعل امکان تحقق ندارد؛ چراکه موجودات در حقیقت دو دسته‌اند: هستی برخی

۱. کان تامه است.

۲. این روایت مطابق سوره طور است.

موجودات عین ذات آن‌هاست و در برخی دیگر، جدای از ذات آن‌هاست. دسته دوم در حقیقت نیازمند هستی‌اند و چون خود فاقد‌اند، در تحقق خود به یک فاعل نیازمندند.

اگر از قانون علیت چشم‌پوشیم، برای پیدایش یک شیء دو فرض وجود دارد: یا خود به خود به وجود می‌آید؛ بدین معنا که بی‌نیاز از فاعل است. چنین امری معقول نیست؛ چرا که تصادف باطل است. یا اینکه نیازمند فاعل است و قانون علیت برقرار است. این مطلب را در قالب قیاس استثنایی زیر می‌توان ارائه کرد:

مقدم: اگر هستی عین ذات چیزی نباشد، به علت (مستقل) نیاز دارد (البته موجودی که هستی عین ذات اوست علت نمی‌خواهد و امکان طرح سوال نیز وجود ندارد).

تالی: آنگاه سبب این شیء، یا خود این شیء است (دور) یا مثل اوست (تسلسل).

اما هر دو قسم تالی (دور و تسلسل)، باطل است؛ چرا که اگر شیء را به‌مثابه علت فرض کنیم، در حقیقت وجود او را متوقف بر خودش کرده‌ایم که دور (باطل) است. همه حوادث عالم فاقد هستی‌اند؛ چرا که هم پیشینه عدم دارند و هم پسینه عدم به آن‌ها ملحق خواهد شد (پیش از این نبودند و مدتی بعد نیز دیگر در این عالم نخواهند بود). اینها نیز هیچ‌کدام نمی‌توانند علت خود باشند چون هستی، ذاتی آن‌ها نیست و آنچه غیرذاتی است، معلل است و نمی‌تواند به خود هستی بدهد. در واقع قرارگرفتن در مدار فاعلیت از دسترس انسان و سایر موجودات خارج است و آن‌ها نمی‌توانند به خود وجود بدهند؛ چرا که فاقد آن هستند و فاقد شیء هرگز نمی‌تواند بخشنده آن باشد.

چیزی که حادث است، اگر علت خودش باشد، دور لازم می‌آید و اگر به موجودی مانند خود وابسته باشد، آنگاه تسلسل - که موضوع بحث ماست - رخ می‌دهد. در زنجیره تسلسل علل، هر علتی خود معلول است و ما هرگز نمی‌توانیم به یک علت مستقل برسیم؛ از این رو، پرسش ما از علت، بی‌پاسخ می‌ماند. پس فرض تسلسل هم محال است؛ چرا که همه علل موجود در زنجیره، در هستی، فقیر و نیازمند هستند؛ از این رو نمی‌توانند هستی عطا کنند. وقتی روایت، برابری بین علت و معلول را نفی می‌کند، در واقع از لزوم برتری خاص علت نسبت به معلول سخن می‌گوید که همان علت‌العلل است.

با این بیان، مقدم (چیزی که هستی عین ذات او نیست، به علت نیاز دارد) ثابت است. کسی می‌تواند خالق باشد که «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» (شوری: ۱۱) باشد و از نیاز و فقر مبرا باشد. براین اساس برهان تمام است. اشاره روایت به لزوم برتری علت نسبت به معلول، با عموم براهین مبتنی بر علیت (برهان‌های وسط و طرف، تطبیق، مجموعه اعتباری، تضایف، مجموعه علت و معلول، ترتب و اسدّ‌الخصر) سازگار است.

چنان که گفتیم در این برهان‌ها برای ابطال تسلسل، بر رابطه علی و معلولی بین آحاد سلسله تأکید شده و بر لزوم وجود علت اولی به مثابه نقطه آغاز سلسله تصریح شده است که در صورت فقدان علت اولی، محال خواهد بود. در این برهان‌ها برتری علت اول بر مجموعه معلول‌ها، به صراحت و تلویح مورد اشاره قرار گرفته است.

آیاتی در قرآن کریم وجود دارد که می‌تواند بیانگر دیدگاه کتاب خدا درباره قاعده تسلسل باشد:

«أَمْ خَلَقُوا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بَلْ لَا يُوقِنُونَ» (طور: ۳۶)؛ (باز هم طور دیگر سؤال می‌کنیم)

آیا بر فرض که خود خالق خویشند، آیا آسمان‌ها و زمین را هم ایشان آفریده‌اند؟ نه، دلیل

تکذیبشان اینها نیست؛ بلکه به این دلیل است که دارای یقین نمی‌شوند.

آیه شریفه به دنبال آیه پیش از خود «أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ» به دنبال اثبات توحید است. در این فراز با تکیه بر اینکه خلقت آسمان و زمین به دست انسان‌های منکر توحید، امکان‌پذیر نیست، در صدد ابطال توهمات آن‌هاست. با این وصف، استفهام موجود در آیه انکاری است (قمی مشهدی، ۱۳۶۸، ج ۱۲، ص ۴۶۰؛ کاشانی، ۱۴۲۳، ق، ج ۶، ص ۴۹۶) یعنی این استفهام می‌خواهد بگوید: این منکران، خالق آسمان و زمین نیستند تا شریک خداوند باشند (آل سعدی، ۱۴۰۸، ص ۹۸۵؛ حسینی شیرازی، ۱۴۲۴، ج ۵، ص ۲۵۸) بدین معنا که شریک بودن ممکن است معنایی اعم از خلقت داشته باشد؛ یا اینکه منکران خالق به شمار آیند (طبری، ۱۴۱۲، ج ۲۷، ص ۲۰؛ قرطبی، ۱۳۶۴، ج ۱۸، ص ۷۴). البته چنین نیست؛ یعنی خالق نیستند (بغدادی، ۱۴۱۵، ج ۴، ص ۲۰۱؛ بغوی، ۱۴۲۰، ج ۴، ص ۲۹۵؛ شریف لاهیجی، ۱۳۷۳، ج ۴، ص ۲۸۴؛ کاشفی، ۱۳۳۶، ج ۹، ص ۶۱؛ ۱۳۶۹، ص ۱۱۸۴؛ ۱۳۷۳، ج ۶، ص ۳۸). ضمن آنکه منکران نمی‌توانند چنین ادعایی را مطرح کنند؛ زیرا گونه‌ای از جنون است (مغنیه، بی‌تا، ص ۶۹۹). افزون بر اینکه به فرموده قرآن، منکران خداوند در چند فراز به خالقیت خداوند اقرار کرده‌اند؛ نخست آنکه: «وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ» (زخرف: ۸۷)؛ و اگر از مشرکین بپرسی چه کسی ایشان را آفریده به یقین خواهند گفت: الله.

در جایی دیگر نیز می‌فرماید مشرکان درباره آفرینش آسمان و زمین هم اعتراف صریح دارند:

«وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ خَلَقَهُنَّ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ» (زخرف: ۹)؛ و

اگر از این بت‌پرستان بپرسی چه کسی آسمان‌ها و زمین را آفریده، بی‌گمان می‌گویند: خدای

عزیز علیم.

یا در آیه‌ای همانند آن می‌فرماید:

«وَلَيْنُ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ»

(عنکبوت: ۶۱)؛ و اگر از ایشان بپرسی چه کسی آسمان‌ها و زمین را آفرید و چه

کسی آفتاب و ماه را به فرمان خود درآورده، بی‌گمان می‌گویند: الله.

حال پرسش این است که وقتی مشرکان به خالقیت خداوند متعال اقرار می‌کنند، پس قرآن چه

چیزی را می‌خواهد به آن‌ها ثابت کند؟ در پاسخ به این پرسش باید بگوییم، اثبات اصل ذات خداوند در

قرآن مفروض است و نوع آیاتی که قصد اثبات توحید را دارد، درحقیقت به دنبال تثبیت توحید ربوبی و

عبادی است. براین اساس، برخی مفسران در اشاره به هدف منکران توحید می‌گویند، آن‌ها با اقرار نکردن

به توحید، در پی آن هستند که استحقاق ذات باری تعالی برای عبادت را نپذیرند و نیز نبوت پیامبر

اکرم صلی الله علیه و آله را انکار کنند (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۹، ص ۲۵۵؛ طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۹، ص ۲۱؛ زحیلی،

۱۴۱۸، ج ۲۷، ص ۸۰؛ مظهری، ۱۴۱۲، ج ۹، ص ۱۰۰؛ دخیل، ۱۴۲۲، ص ۷۰۴؛ ابن‌عجیبه، ۱۴۱۹،

ج ۵، ص ۴۹۴).

شیوه استدلال به آیه دو فرض دارد: یکی اینکه می‌توانیم به منکران بگوییم، شما نمی‌توانید

آفریننده آسمان و زمین باشید؛ چراکه وقتی شما پدید آمدید آسمان و زمین وجود داشت و به‌طور طبیعی

اگر شما علت پیدایش آن‌ها باشید، علت نمی‌تواند در ماقبل خود مؤثر باشد. «بابستی قدرت داشته

باشند بر خلقت آسمان‌ها و زمین، زیرا وجود آن‌ها مربوط به آسمان‌ها و زمین است. اول باید آسمان‌ها و

زمین را درحال نیستی خودشان آفریده باشند» (امین اصفهانی، ۱۳۶۱، ج ۱۳، ص ۳۵۶)؛ درحالی‌که

وجود اثر پیش از مؤثر معقول نیست (سبزواری، ۱۴۰۶، ج ۷، ص ۴۱؛ شبر، ۱۴۰۸، ج ۶، ص ۹۹؛ عاملی،

۱۴۱۳، ج ۳، ص ۲۵۳). فرض دیگر آن است که هستی آسمان و زمین، عین ذاتشان نیست؛ ازاین‌رو

نیازمند خالق هستند. ازسویی دیگر، هستی شما منکران هم عین ذاتتان نیست و از این منظر شما هم

مانند آسمان و زمین هستید و نمی‌توانید خالق آن‌ها باشید. لازمه چنین فرضی آن است که بطلان

تسلسل را مفروض بدانیم؛ چون سلسله‌ای از موجودات محتاج نمی‌توانند نیاز همدیگر را در وجود

برطرف کنند. ازاین‌رو قرآن به کنایه آنان را خطاب قرار داده و می‌فرماید: «آیا واجب‌الوجود و خالق

آسمان‌ها و زمینند؟... و به این ترتیب مخلوقی هستند که خود فرمان خلقت دارند؟» (مکارم شیرازی،

۱۳۷۴، ج ۲۲، ص ۴۵۵). پس هرگاه بدانیم که اینان نمی‌توانند سبب آفرینش موجودات محتاجی مانند

خود شوند، پس لازم است که یک موجود برتر فرمان خلقت را صادر کند و با این وصف، تسلسل نیز از

منظر آیات یادشده، مردود است.

## نتیجه‌گیری

بطالان تسلسل یکی از قاعده‌های مسلم منطقی است که مطابق آنچه گذشت مورد توجه فیلسوف و عارف بوده و تلاش‌های پیوسته‌ای برای اثبات استحاله آن در طول تاریخ انجام گرفته است. این حجم از تنوع برهان برای تبیین استحاله تسلسل، به جهت کارآیی این قاعده در اثبات واجب است.

چنان‌که دیدیم دو متن دینی (روایت و آیه) به تصریح و تلویح، ناظر به بطلان تسلسل بودند. مطابق روایت منقول از امام رضا علیه السلام، انسان‌ها موجوداتی نیازمند و فقیرند. بدیهی است که یک انسان نیازمند، نمی‌تواند نیاز وجودی انسان نیازمند دیگر را برآورده سازد و اگر قرار باشد انسان‌های نیازمند در پی برطرف کردن نیاز وجودی همدیگر برآیند، سلسله‌ای از موجودات نیازمند تشکیل می‌شود که در نهایت هیچ‌یک از اجزای سلسله از نعمت وجود برخوردار نخواهند بود. درحقیقت لازمه فرمایش امام رضا علیه السلام بطلان و استحاله تسلسل است. محتوای روایت با هفت برهان درباره ابطال تسلسل، از جمله برهان اسدّ اخصر - که متقن‌ترین برهان است - مطابقت داشت.

در آیه شریفه نیز توانستیم اشاراتی را درباره بطلان تسلسل پیدا کنیم؛ چراکه مطابق لحن آیه که مورد تأکید مفسران نیز بود، استفهام موجود در آیه، درصدد انکار فرض آفرینش آسمان و زمین به دست انسان است. انکار چنین فرضی خود مبتنی به دو صورت است: الف) محال بودن تأثیر مؤثر در اثر پیش از خود؛ بدین معنا که آسمان و زمین پیش از انسان آفریده شده‌اند و انسان نمی‌تواند در موجودات ماقبل خود اثر بگذارد؛ ب) انسان نیز مانند آسمان و زمین مخلوق خداست و به‌طور طبیعی نیازمند است. حال چگونه می‌توان تصور کرد یک موجود نیازمند، نیاز موجود نیازمند دیگر را برطرف کند؟ براین اساس، تسلسل از منظر دینی یک امر محال است.

## منابع

۱. قرآن کریم.
۲. ابن بابویه (صدوق)، محمد بن علی، ۱۳۷۸ق، *عیون أخبار الرضا*، تصحیح مهدی لاجوردی، تهران، نشر جهان.
۳. ———، ۱۳۹۸ق، *التوحید*، تصحیح هاشم حسینی، قم، جامعه مدرسین.
۴. ابن عجبیه، احمد بن محمد، ۱۴۱۹ق، *البحر الممدید فی تفسیر القرآن المجید*، تحقیق احمد عبدالله و قرشی رسلان، قاهره، ناشر دکتر حسن عباس زکی.
۵. ارسطو، ۱۳۸۵، *منافیزیک*، ترجمه شرف‌الدین خراسانی، چاپ چهارم، تهران، حکمت.
۶. امین اصفهانی، سیده نصرت، ۱۳۶۱، *مخزن العرفان در تفسیر قرآن*، ج ۱۳، تهران، نهضت زنان مسلمان.
۷. آل سعدی، عبدالرحمن بن ناصر، ۱۴۰۸ق، *تیسیر الکریم الرحمن*، چاپ دوم، بیروت، مکتبه النهضة العربیة.
۸. بغدادی، علاء‌الدین علی بن محمد، ۱۴۱۵ق، *لباب التاویل فی معانی التنزیل*، تصحیح محمد علی شاهین، بیروت دارالکتب العلمیة.
۹. بغوی، حسین بن مسعود، ۱۴۲۰ق، *معالم التنزیل فی تفسیر القرآن*، ج ۴، تحقیق از عبدالرزاق المهدی، بیروت، داراحیاء التراث العربی.
۱۰. جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۸۶، *رحیق مختوم*، ج ۳ و ۸، چاپ سوم، اسراء، قم.
۱۱. حسینی شیرازی، سید محمد، ۱۴۲۴ق، *تقریب القرآن الی الأذهان*، بیروت، دارالعلوم.
۱۲. دخیل، علی بن محمد علی، ۱۴۲۲ق، *الوجیز فی تفسیر الکتب العزیز*، چاپ دوم، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات.
۱۳. دهخدا، علی اکبر، ۱۳۷۷، *لغت‌نامه*، چاپ دوم، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
۱۴. رازی، فخرالدین محمد، ۱۳۷۳، *شرح عیون الحکمة*، ج ۳، مقدمه و تحقیق از محمد حجازی احمد علی سقا، تهران، موسسه الصادق علیه السلام.
۱۵. زحیلی، وهبة بن مصطفى، ۱۴۱۸، *التفسیر المنیر فی العقیة و الشریعة و المنهج*، چاپ دوم، بیروت - دمشق، دارالفکر المعاصر.
۱۶. سبزواری، نجفی محمد بن حبیب الله، ۱۴۰۶ق، *الجدید فی تفسیر القرآن المجید*، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات.
۱۷. شبر، سید عبدالله، ۱۴۰۷ق، *الجواهر الثمین فی تفسیر الکتب المبین*، تحقیق و مقدمه سید محمد بحر العلوم، کویت، مکتبه الألفین.
۱۸. شریف لاهیجی، محمد بن علی، ۱۳۷۳، *تفسیر شریف لاهیجی*، میر جلال الدین حسینی ارموی (محدث)، تهران، دفتر نشر داد.

۱۹. شهرزوری، شمس‌الدین، ۱۳۷۲، *شرح حکمة الاشراف*، مقدمه و تحقیق از حسین ضیائی تربتی، تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
۲۰. صدرالدین شیرازی، محمدبن ابراهیم، ۱۹۸۱م، *الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة*، ج ۲، چاپ سوم، بیروت، دار احیاء التراث.
۲۱. طباطبایی، سید محمدحسین، ۱۴۱۷ق، *المیزان فی تفسیر القرآن*، ج ۱۹، چاپ پنجم، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه‌ی مدرسین حوزه علمیه.
۲۲. طبرسی، فضل‌بن حسن، ۱۳۷۲، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، ج ۹، تهران، انتشارات ناصر خسرو.
۲۳. طبری، ابوجعفر محمد بن جریر، ۴۱۲ق، *جامع البیان فی تفسیر القرآن*، ج ۲۷، بیروت، دارالمعرفة.
۲۴. طوسی، خواجه نصیر الدین، ۱۳۷۵، *شرح الاشارات و التنبیهاة مع المحاکمات*، ج ۱، قم، نشر البلاغة.
۲۵. عاملی، علی‌بن حسین، ۱۴۱۳ق، *الوجیز فی تفسیر القرآن العزیز*، تحقیق شیخ مالک محمودی، قم، دارالقرآن الکریم.
۲۶. فناری، محمدبن حمزه، ۱۳۷۴، *مصباح الأنس (شرح مفتاح الغیب)*، تصحیح محمد خواجه‌ی، تهران، انتشارات مولی.
۲۷. قرطبی، محمدبن احمد، ۱۳۶۴، *الجامع لأحكام القرآن*، تهران، انتشارات ناصر خسرو.
۲۸. قمی مشهدی، محمدبن محمدرضا، ۱۳۶۸، *تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب*، تحقیق حسین درگاهی، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی.
۲۹. قیصری رومی، محمدداوود، ۱۳۷۵، *شرح فصوص الحکم*، تحقیق استاد سیدجلال الدین آشتیانی، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
۳۰. کاشانی، ملافتح الله، ۱۳۳۶، *تفسیر منهج الصادقین فی الزام المخالفین*، تهران، کتابفروشی محمد حسن علمی.
۳۱. ———، ۱۳۷۳ق، *خلاصة المنهج*، تحقیق آیت الله ابوالحسن شعرانی، تهران، انتشارات اسلامی.
۳۲. ———، ۱۴۲۳ق، *زبدة التفاسیر*، تحقیق بنیاد معارف اسلامی، قم، بنیاد معارف اسلامی.
۳۳. کاشفی، سبزواری حسین‌بن علی، ۱۳۶۹، *مواهب علیه*، تحقیق سیدمحمدرضا جلالی نائینی، تهران، سازمان چاپ و انتشارات اقبال.
۳۴. مظهری، محمد ثناءالله، ۱۴۱۲ق، *التفسیر المظهری*، تحقیق غلام نبی تونسلی، پاکستان، مکتبه رشیدی.
۳۵. مغنیه، محمدجواد، بی تا، *التفسیر المبین*، قم، بنیاد بعثت.
۳۶. مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۷۴، *تفسیر نمونه*، تهران، دار الکتب الإسلامیة.